خاستگاه فلسفی دولت رفاه پوپر در تقابل با نظریات موافقان کلاسیک و مخالفان معاصر

مجید فولادیان*، زینب فاطمی امین**

طرح مسأله: *این مقاله می‌کوشد با طرح دیدگاه‌های کلاسیک دولت رفاه، تناقضات ذاتی و پیامدهای منطقی آنها را نشان دهد و نظریه دولت رفاه پوپر را در مقابل این دیدگاه‌ها صورت‌بندی نماید و سپس آراء منتقدان معاصر دولت رفاه را مطرح کرده و میزان توانایی پاسخگویی هر کدام از مبانی فلسفی دولت رفاه را در مقابل نقد ناقدان به محک گذارد. و در ادامه به سؤال‌هایی که در پی می‌آید، پاسخ دهد:*

الف : رفاهی که مدنظر پوپر است، چگونه تحقق می‌پذیرد؟

ب : مبنای نظری پوپر برای ساخت «دولت رفاه» چیست؟

روش: *روش مطالعه در مقاله حاضر، روش اسنادی و استدلال تحلیلی می‌باشد.*

یافته‌ها: *پوپر برخلاف بنتام و میل که بیشترین خیر را برای بیشترین افراد خواستار بودند، عقیده داشت که می‌بایست فشار و رنج قابل اجتناب را به حداقل برسانیم.*

نتایج: *پوپر وجود دولت را در جامعه ضروری می‌داند و حتی بر این عقیده است که در بعضی از مواقع باید اختیارات خاصی را به دولت بدهیم تا دولت از پس اهداف رفاهی خود برای افراد جامعه برآید. این در حالی است که فیلسوفانی نظیر «جرمی بنتام» و «جان استوارت میل» هر چند وظایف زیادی را از دولت انتظار داشتند، در عین حال شعار کوچک‌تر کردن دولت را سر می‌دادند. این مسأله یکی از تناقض‌های دیدگاه‌هایشان بود. همچنین این نظر پوپر در مقابل همان مسأله‌ای است که «مایکل اوکشات» و «رابرت نازیک» به آن بی‌توجه‌اند. آنها به آزادی مطلق برای انسان اعتقاد دارند و هیچ‌گونه اختیاری را برای دولت قائل نیستند که در مقاله نشان داده شده است اولا، آزادی‌های بی‌حد وحصری که این دو برای انسان قائل‌اند در نهایت به عدم آزادی منجر می‌شود و در ثانی مشکلات جدّی جامعه از قبیل فقر، تضاد و تبعیض گسترش می‌یابد در حالی که راه حل پوپر، واقعگرایانه و به منظور کاهش مشکلات از طریق دادن برخی قدرت‌ها به دولت در جهت کاهش مصائب اجتماعی است. در نهایت راهبردی را که پوپر برای رسیدن به اهداف دولت رفاه پیشنهاد می‌کند همان «مهندسی اجتماعی تدریجی» است که روشی برای جستجو و مبارزه با بزرگترین و عامترین بدی‌های گریبانگیر جامعه است.*

کلیدواژه‌ها: ابطال‌گرایی، رفاه، دولت رفاه، مطلوبیت‌گرایی، مهندسی اجتماعی تدریجی

تاریخ دریافت: ۸۶/۳/۱۳ تاریخ پذیرش: ۸۸/۲/۲

---

* کارشناس ارشد جامعه‌شناسی <majidfdn@yahoo.com>

** کارشناس ارشد پژوهش علوم اجتماعی

مقدمه

از اواخر قرن نوزدهم میلادی که پیشرفت‌های صنعتی باعث بروز تحولاتی عمده در الگوهای سنتی کار و زندگی و شهرنشینی شد و طبقات کارگر و کارفرمای صنعتی بر عرصه حیات اقتصادی و اجتماعی ملت‌ها ظاهر شدند، مفهوم حمایت از نیروی کار در دوران از کارافتادگی و پیری مطرح شد و بتدریج به برآمدن نظام «دولت رفاه»[1] منتهی شد که بخصوص در دوران پس از جنگ جهانی دوم در پاره‌ای از کشورهای پیشرفته اروپایی به اوج خود رسید (پلاگ وکویست، ۱۳۷۹: ۱).

دولت رفاه تا حدود سه دهه با کامیابی در اغلب کشورهای غربی تحقیق یافت و از چنان نتایج موفقیت‌آمیزی برخوردار شد که از شمار کامیابی‌های بنیادی اروپا قلمداد می‌شود. چنانکه گفته می‌شود اروپا در قرن بیستم، سه دستاورد بزرگ به ارمغان آورده است: انقلاب صنعتی، گسترش بازار اقتصادی، و دولت رفاه (همایون فر، ۱۳۸۱: ۴) که هر سه دستاورد در چارچوب نظام سرمایه‌داری روی داد. هریک از اینها تقریباً به دنبال یکدیگر آمدند و در نهایت دولت رفاه برآمد.

دولت رفاه از مهمترین سازوکارهایی بود که به اروپای ویران و جنگ‌زده آرامش بخشید و برای مردم از جهات درمان و تأمین معیشت، آرامش خاطر نسبی به وجود آورد. با این همه دوران شکوفایی دولت رفاه ادامه نیافت و با بحران‌هایی مواجه شد. این بحران‌ها از دو منبع عمده سرچشمه می‌گرفت: از یک سو، تقاضای حمایت‌های اجتماعی بر اثر پیر شدن جمعیت، دگرگونی‌های پدید آمده در ساختار تولید، بالا رفتن انتظارات مردم و... افزایش یافت و از سوی دیگر کشورهای صنعتی بر اثر کاهش نرخ رشد اقتصادی و کم شدن قدرتشان برای افزایش نرخ‌های مالیاتی، توانشان را برای تأمین اعتبارات لازم هزینه‌های اجتماعی از دست دادند (گولد، ۷۴:۲۰۰۳).

بر این اساس دولت‌های رفاه به تغییر سیاست اجتماعی و محدود کردن دایره رفاه، به عنوان راه حلی برای ایجاد تعادل در مخارج و درآمدها، روی آوردند (برنولی و

1- welfare state

دیگران، ۲۱۶:۱۳۸۰). و این‌گونه بود که روند سقوط دولت‌های رفاه آغاز شد. بسیاری، علت این روند نزولی را ناکارآمدی مبانی فکری دولت رفاه در پاسخگویی به بحران‌های آن می‌دانند.

دولت رفاه نیز مانند هر مقوله اجتماعی دیگر از یک مبنای نظری سرچشمه گرفته است. مبنای فلسفی این مفهوم در اروپا به اندیشه‌های فیلسوفان کلاسیکی چون «جرمی بنتام»[1] و «جان استوارت میل»[2] باز می‌گردد که با توجه به مسائلی که دولت رفاه در اواخر قرن بیستم با آن مواجه شد این دیدگاه‌ها نتوانستند جوابگوی مشکلات و مسائل بوجود آمده باشند. پس مبنای نظری و فلسفی دیگری لازم بود تا بتواند راه‌گشای مشکلات به وجود آمده باشد. در این دوران بسیاری از نظریه‌پردازان اجتماعی تلاش نمودند تا دیدگاه‌های بنتام و میل را تکمیل کنند اما نهایتاً با نقدهای جدی از جانب مخالفان مواجه شدند. از سوی دیگر دیدگاه‌های فلسفی‌شان در عمل نیز شکست خورد و بحران دولت‌های رفاه همچنان ادامه یافت.

از این رو می‌خواهیم ضمن طرح و نقد برخی از دیدگاه‌های تئوریک کلاسیک دولت رفاه و همچنین نظریات معاصر و مخالف آن، خاستگاه فلسفی دولت رفاه «کارل پوپر»[3] (۱۹۹٤-۱۹۰۳) را در تقابل با آنها ارائه کنیم. در ادامه نشان خواهیم دادکه اساساً مفهوم «رفاه» از دیدگاه پوپر چه تفاوتی با نظریات کلاسیک موافق و مخالفان معاصر دولت رفاه دارد؟ و برای تحقق این مفهوم، به چه لوازم و شرایطی نیاز است؟ و بر چه اساسی نظریه رفاه پوپر می‌تواند نظری کامل‌تر و منطقی‌تر در مقابل نقد ناقدان باشد؟

تلقی کلی از مفهوم دولت رفاه

در اینجا به دنبال آن هستیم تعریف کلی از مفهوم «دولت رفاه» ارائه دهیم. مفهوم دولت رفاه مانند هر مفهوم دیگری در علوم اجتماعی، دارای تعاریف متعددی است که با توجه به نوع تلقی و بینشی که از رفاه وجود دارد، تعاریف مختلفی از آن ارائه می‌شود.

اندیشه دولت رفاه این است که سنگ بنای دولت رفاه فرد است و دولت رفاه برای

1- J. Bentham 2- John Stuart Mill 3- Karl Popper

توسعه هماهنگ او طرح‌ریزی شده است. بنابراین هدف دولت رفاه تأمین حد اعلای پیشرفت و راحتی فرد است و همه فعالیت‌های آن به رفاه عمومی مربوط است.

«آرتور شلزینگر» دولت رفاه را چنین تعریف می‌کند: «نظامی که در آن حکومت متعهد می‌شود سطوح معینی از اشتغال، درآمد، آموزش، کمک بهداشتی، تأمین اجتماعی و مسکن را برای همه شهروندان خود فراهم کند» (زاهد، ۱۳۸۵: ٦).

در تعریفی دیگر، به عقیده «هربرت لهمن»، «دولت رفاه دولتی است که در آن مردم آزاد هستند استعدادهای فردی خود را پرورش دهند، در مقابل زحمات خود پاداش عادلانه دریافت کنند و در پی کسب سعادت و خوشبختی باشند بی‌آنکه ترس از گرسنگی، بی‌مسکنی یا ستم به دلیل نژاد، عقیده یا رنگ، مانع باشد» (همان، ٦).

به زبان دیگر «دولت رفاه جامعه‌ای است که در آن قدرت دولتی برای تعدیل کار عادی نیروی اقتصادی به طور سنجیده به کار برده می‌شود تا توزیع برابرتری از درآمد، حداقلی از مزد، صرف نظر از ارزش بازار کار و دارایی برای همه شهروندان به دست آید».

با توجه به تعاریف فوق و همچنین با توجه به آراء پوپر، در کل، تعریفی بدین صورت ارائه می‌دهیم که «دولت رفاه نظامی است که نسبت به تولید، توزیع و فراهم آوردن بهداشت و درمان، آموزش و پرورش، مسکن، محفوظ ماندن سطح زندگی در دوران پیری و حقوق از کارافتادگی افراد، متعهد باشد یا آنها را تسهیل کند» (پوپر، ۱۳۷٦، ۱۳۷۷ و لسناف، ۱۳۷۸).

تعریف ارائه شده از مفهوم دولت رفاه، بیانگر دید کلی پوپر است و تا حدود زیادی، دیگر تعاریف دولت رفاه را نیز در دل خود دارد و بر همین اساس، مبنای بحث‌های پیش رو در مقاله حاضر قرار می‌گیرد.

نظریات کلاسیک در باب رفاه

همان‌طور که گفته شد اجرای هر سیاست اجتماعی یا حتی هر سیاستی مستلزم یک ریشه و پیشینه تئوریک می‌باشد. مسأله دولت رفاه و اجرای عملی آن و حتی شکل، نوع و ماهیت دولت رفاهی که قصد پیاده کردن آن را در سطح جامعه داریم، نیز از این اصل مستثنی نیست، زیرا هرکدام از فلسفه‌ها و تئوری‌هایی که در باب رفاه وجود دارد انتخاب کنیم منجر به نوع

خاصی از حکومت می‌شود. به عنوان نمونه می‌توانیم ادعا کنیم که « فلسفه فایده‌گرایی»[1] عملی «بنتام» منشاء فکری شکل دیوانسالارانه رفاه اجتماعی بود که سیاست‌های عمومی را در سده نوزدهم در انگلستان تحت‌الشعاع خود قرار داده بود» (باری، ۱۳۸۰: ٢٤).

به این ترتیب ملاحظه می‌کنیم که اساس بحث دولت رفاه به نظریات و تئوری‌های رفاه بازمی‌گردد و می‌توانیم با انتخاب هر کدام از تئوری‌های رفاه، نوع دولتی را که می‌تواند به پیش‌فرض گرفتن آن تئوری روی کارآید، مجسم نماییم (در ادامه، این مبحث را از دیدگاه پوپر درباره ویژگی‌ها و وظایف دولت رفاه مورد بررسی قرار خواهیم داد).

در این قسمت به طرح کلی نظریات دو تن از شاخص ترین نظریه‌پردازان کلاسیک رفاه، «جرمی بنتام» و «جان استوارت میل» می‌پردازیم. دلیل ارائه نظریات این دو در این قسمت، آن است که کارل پوپر نظریه رفاه خود را در مقابل نظریات این دو نظریه‌پرداز کلاسیک صورت بندی کرده است. درگام بعدی نظریات آن دسته از نظریه‌پردازانی مطرح می‌شود که از جمله مخالفان و منتقدان جدی دولت رفاه محسوب می‌شوند و نظریات دولت رفاه پوپر را در تقابل با آراء آنها محک خواهیم زد.

بدین ترتیب در گام اول، اشاره‌ای کوتاه به نظریات دو تن از نظریه‌پردازان کلاسیک برجسته دولت رفاه خواهیم داشت.

الف) نظریه جرمی بنتام

جرمی بنتام و پیروان او بودند که نخستین بار مفهوم رفاه را به اخلاق، ضمیمه و این عقیده را که ارزش اخلاقی را جدا از آثار آنی آن می‌توان در مفاهیم وظیفه و عمل درست یافت درک کردند و رهائی عدالت از قید وبندهای ایده قوانین و پیروی از قانون را (حداقل از نظر تئوری) امکان پذیر ساختند تا بتوان آن را به خدمت هدف عالی سعادت انسان درآورد.

«جرمی بنتام» (۱۸۳۲–۱۷٤۸) معتقد بود که از میان امکانات مختلفی که در هر مورد در برابر ما وجود دارد، باید آن امکانی را برگزینیم که بزرگترین سعادت (یعنی بیشترین لذت) را

1- utilitarianism

برای حداکثر افراد ایجاد کند. برای بنتام، «رفاه» مترادف بهره‌مندی یا مطلوبیت بود که آن را به منزله خیر و خوشبختی و بنابراین قابل اندازه‌گیری تعریف می‌کرد. درواقع، او یک معادله لذت، وضع کرده بود که اجازه می‌داد هر کس لذت حاصل از کار خود را با لذت حاصل از کار دیگران مقایسه کند و اندازه بگیرد. «تونی فیتزپتریک»[1] نیز در کتاب «نظریه رفاه» می‌گوید: «برای بنتام، رفاه اجتماعی برابر است با بهره‌مندی اجتماعی، یعنی حداکثر خیر و خوشبختی برای حداکثر آحاد مردم» (فیتزپتریک، ۱۳۸۱: ۳۲).

در کتاب «قانون اساسی» بنتام (۱۸۸۳)، تعهد و اعتقادی محکم به رفاه دولتی از طریق قانون تهیدستان، حمایت از قانونگذاری به منظور کنترل شرایط در کارخانه‌ها و بحثی در حمایت از کارهای دولتی ـ نه به دلایل تولید کالاهای عمومی، بلکه به عنوان وسیله‌ای برای رفع بیکاری ـ مشاهده می‌کنیم. بنتام بر این عقیده بود که قوانین و حقوقی که در عصر او وجود دارند می‌بایست اصلاح شوند و به طور کلی هدفی را دنبال کنند: «غایت و هدف یک قانونگذار باید سعادت مردم باشد. در امور قانونگذاری، «سودمندی همگانی» باید اصل و راهنما باشد. بنابراین علم قانونگذاری عبارت است از تشخیص و تعیین آن چیزی که خیر جامعه معینی را که منافع آن مورد نظر ماست، تأمین کند» (جونز، ۱۳٦۲: ٤۸٤). این متفکر کلاسیک، حاکم قانونگذاری را در نظر داشت که مسؤولیت ایجاد رفاه را به عهده داشته باشد. در واقع تمام قوانین از حاکم نشأت می‌گیرد، کنش آزاد، همان است که قانونگذار مجاز دانسته است و یک حاکم کاملاً عاقل تنها آن اعمالی را اجازه می‌دهد که فایده (رفاه) عینی را به حداکثر برساند.

بنتام معتقد است که طبیعت، بشر را فرمانبردار دو حاکم گردانده است؛ یکی لذت و دیگری درد، تمام تصمیمات ما بر این دو اصل استوار است. به این ترتیب اصل «سودمندی و رفاه» بنتام عبارت از آن است که «در هر استدلالی، اساس کار ما محاسبه و مقایسه دردها و لذت‌ها باشد و هیچ اندیشه دیگری را در استدلال خود دخالت ندهیم» (همان: ٤۸۵). همان‌طور که گفتیم از نظر بنتام مقدار لذت و درد قابل اندازه‌گیری است و دولت می‌بایست در انتخاب‌های حمایتی خود، اولاً انتخابی را به عمل آورد که بیشترین لذت را دربرداشته باشد ، و

1- Tony Fitzpatrick

ثانیاً این لذت بیشترین افراد را در یک جامعه دربربگیرد. البته این صورت‌بندی ما از نظریه بنتام شاید خیلی جامع و کامل نباشد اما مقصود نظر بنتام را می‌رساند(۱) و منظور ما نیز حاصل می‌شود.

ب) نظریه جان استوارت میل

«جان استوارت میل» در رساله‌ای با عنوان «فایده‌گرایی» که در سال ۱۸۶۳ منتشر شد، اصل فایده‌گرایی خود را مطرح کرد. او در تعریفی که از فایده‌گرایی ارائه می‌کند و درآن تأثیر بنتام نیز مشهود است می‌گوید:

«مطابق اصل مطلوبیت[1] یا اصل برترین خیر و خوشی که به عنوان اساس اخلاقیات پذیرفته می‌شود، صحت و درستی اعمال با توجه به نقش آنها در پیشبرد خوشی‌ها سنجیده می‌شود و نادرستی عمل با توجه به ناخوشی‌ای که در پی دارد برآورد می‌گردد. منظور از خوشی، لذت و نبود درد و رنج است و منظور از ناخوشی، درد و محرومیت از لذت است... همه چیزهای مطلوب بدان جهت مطلوبند که ذاتا لذت آورند یا وسیله‌ای برای پیشبرد لذت و خوشی و جلوگیری از درد و رنج می‌باشند» (بلوم، ۱۳۷۳: ۸۸۳). میل در ادامه می‌افزاید: «هر فرد خواهان خوشی خویشتن است... اگر خوشبختی هر فرد به خیر و صلاح اوست، خوشبختی عام و کلی نیز به خیر و صلاح همگان خواهد بود» (میل،۱۹۷۷:۱۲۷).

هر چند جان استوارت میل، این دیدگاه خود را کمی تکمیل می‌کند، اما مسائل اساسی در دیدگاه او مجهول است که بالاخره ماهیت این خوشی‌ها چیست؟ چگونه می‌باید این خوشی‌ها را در جامعه تعیین کرد؟ و نکات بی‌شمار دیگری که استوارت میل مبهم به آنها پاسخ داده است یا از پاسخ‌دادن به آنها طفره رفته است.

ما در این بخش، قصد نقادی همه‌جانبه آموزه‌های جان استوارت میل و جرمی بنتام را نداریم و در حیطه ادعای ما در این مقاله نیز نمی‌گنجد، اما روشن کردن دو نکته برای ادامه بحث ما مهم است:

1- Utility

۱) مرجع این خیرها کدام هستند؟
۲) نقش حکومت در جامعه مدنظر آنها، چگونه ترسیم می‌شود؟

پاسخ پرسش اول را تقریباً می‌توانیم در نزد جرمی بنتام و جان استوارت میل مشترک بگیریم، زیرا هر دو نظریه‌پرداز به بیشترین خیر و خوشی برای بیشترین افراد جامعه اعتقاد دارند. اما پرسش‌های دیگری نیز در این هنگام مطرح می‌شود: اولاً حق اقلیت درکجا قرار می‌گیرد؟ دوم آنکه، از کجا معلوم است که امور خیر از دیدگاه افراد جامعه با هم همسو باشند؟

این دو نقد در نزد کارل پوپر بسیار مهم و اساسی تلقی می‌شود و به هنگام طرح نظریات وی، این دو پرسش را به‌طور مشروح پی می‌گیریم تا ضعف‌های نظریات این دو فیلسوف کلاسیک از منظر پوپر بیشتر روشن شود و همچنین جایگاه نظریه پوپر در تقابل با آراء این فیلسوفان مشخص گردد.

اما در پاسخ سؤال دوم که در باب نقش حکومت بود، به خوبی می‌توانیم تناقضات نهفته در نظریات این نظریه‌پردازان را دریابیم؛ هر دو فیلسوف لیبرال به «حکومت حداقلی»[1] اعتقاد دارند. مثلاً بنتام بر این عقیده بود که: «هیچ قیدی نباید تحمیل شود و هیچ اختیاری نباید تفویض گردد و هیچ قانون اجبارآوری، نباید به تصویب برسد، مگر براساس دلایل ویژه و کافی...» اما در جایی دیگر مسأله‌ای را عنوان می‌کند که به نظر می‌آید با دیدگاه قبلی او منافات دارد، آنجا که می‌گوید: «قانونگذار باید در تجویز و توزیع حقوق و تکالیف خوشبختی اجتماع سیاسی را غایت و هدف خود قرار دهد. در ضمن تحقیق بیشتر درباره اینکه خوشبختی در چیست؟ به چهار هدف فرعی... که همه وظایف قانون به یکی از این چهار هدف مربوط می‌شود، برخورد می‌کنیم که عبارتند از: معاش، فراوانی، برابری و امنیت...» (جونز، ۱۳۶۲: ٤٩٥).

با کمی تأمل درمی‌یابیم که این چهار هدف، مخصوصاً «برابری» و «امنیت» با اصل دولت حداقل منافات دارد زیرا دولتی که در پی ایجاد برابری باشد دیگر نمی‌تواند به آزادی‌های فردی احترام گذارد. باز همین نکته مجدداً در باب امنیت نیز به چشم می‌خورد زیرا اگر ما برای دولت کارکرد امنیتی قائل شویم، این حق را به او تفویض کرده‌ایم که به نام امنیت، آزادی‌های فردی

1- minimal government

ما را محدود کند. اما در مورد جان استوارت میل، کار متفاوت است. میل از جمله سرسخت‌ترین طرفداران حکومت حداقلی بود و در این باب کتاب‌ها و مقالات بسیار نوشته است. به اعتقاد او مطلوب است از شر افزایش قدرت دولت جلوگیری شود. هر کار نویی که به کارهای دولت بیفزاییم موجب می‌شود که تسلط دولت بر بیم‌ها و امیدهای مردمان، توسعه یابد و به مرور افراد فعال و با همت را تبدیل به اشخاصی متکی به دولت و ریزه‌خوار خوان او می‌کند یا متکی بر حزبی که احتمال می‌رود قدرت دولت را به دست آورد. به نظر پوپر، میل «به هر شکل کوشیده است حکومت را به نحوی تثبیت کند که اعمال حاکمیت آن را در حداقل حدود ممکن نگاه دارد» (پوپر، ۱۳۷۷: ۱۳۵) که این نیز با اصل اخلاقی میل که «خیر عمده، یعنی بیشترین حد خوشبختی اکثریت جامعه در کل ـ و نه برای فرد ـ ارزشی اساسی دارد» (بلوم، ۱۳۷۳: ۸۹۸) تناقض دارد، زیرا مشخص کردن این بیشترین خوشبختی اولاً اگر نگوییم محال، بسیار دور از دسترس است و ثانیاً برای اینکه خوشبختی اقلیت در خوشبختی اکثریت خلل وارد نکند، به دولتی سرکوبگر احتیاج می‌شود. پس مشاهده می‌کنیم که از اصل اخلاقی میل نه دولتی حداقلی، بلکه دولتی حداکثری بر می‌آید.

پوپر به گونه‌ای دیگر این نقد را مطرح می‌کند که به جای کوشش در جهت ایجاد «آرمان‌شهر»[1]، باید نارسایی‌های موجود را رفع کنیم. وی در کتاب «جامعه باز و دشمنان آن»[2] چنین می‌گوید: «در بین همه آرمان‌های سیاسی، آرمان شاد و سعادتمند ساختن مردم احتمالاً خطرناکترین آرمان‌هاست. چنین آرمانی به کوشش برای تحمیل ارزش‌های والاتر ما بر دیگران می‌انجامد. چنین آرمانی به آرمان‌گرایی و گرایش‌های رمانتیک منجر می‌شود. ما اطمینان داریم که همگان در جامعه کامل، زیبا و خیالی ما خوشبخت خواهند بود و بی‌شک اگر ما یکدیگر را دوست بداریم بهشت بر روی زمین برقرار خواهد شد... . اما کوشش برای برقراری بهشت بر روی زمین در عوض، دوزخ به پا می‌کند، به عدم مدارا می‌انجامد و به تأمین رستگاری از طریق برقراری دستگاه تفتیش عقاید منجر می‌شود» (پوپر،۱۳۷۷:٤۲۹).

1- utopia
2- The Open Society and Its Enemies

تا بدین جا نظرات دو تن از بنیانگذاران کلاسیک دولت رفاه را مورد بررسی قرار دادیم و برخی تناقض‌های موجود در نظریاتشان را نیز برجسته نمودیم. اما با این وجود ـ همان‌طور که گفتیم ـ دولت رفاه مخصوصاً در فاصله میان دو جنگ جهانی و پس از آن بر اساس مبانی فلسفی فوق و همچنین ضرورت و بستر اجتماعی مناسب آن، رشد فوق‌العاده‌ای نمود و موفقیت‌های چشمگیری نیز بدست آورد. اما کم کم خلأها و ضعف‌هایش نیز آشکار شد. همین امر باعث شد نقدهای جدی نیز به عملکرد دولت رفاه و مبانی فلسفی آن وارد شود.

در ادامه، نظرات دو تن از منتقدین بنیان نظری دولت رفاه را مطرح می‌کنیم. سپس به این سؤال می‌پردازیم که آیا نظریات کارل پوپر می‌تواند از یک سو مبنای نظری جدیدی برای عملکرد دولت رفاه محسوب گردد؟ و از سوی دیگر نقدهای وارد بر مبانی نظری دولت رفاه کمتر گریبان او را گیرد یا خیر؟

الف) مایکل اوکشات[1]

«مایکل اوکشات» یکی از شاخص‌ترین متفکرانی است که اندیشه‌اش را معطوف به مسائل فلسفی قرن بیستم و مخصوصاً نقد دولت‌های رفاه و مبانی آنها کرده است (لسناف،۱۷۷:۱۳۷۸). برای فهم اندیشه پیچیده او ابتدا لازم است برخی از مفاهیم فلسفی بدیع او را تعریف کنیم و سپس نشان دهیم چگونه بر مبنای آنها نظریه خود را در مخالفت با دولت‌های رفاه صورت‌بندی می‌کند.

«عامل» از جمله مفاهیم بنیانی و مورد توجه اوکشات محسوب می‌شود. به‌طور کلی از دیدگاه وی، عامل کسی است که می‌تواند وضعیت و موقعیت خود را به گونه‌ای جز آنچه هست به تصور درآورد و متوجه شود که با عمل و اقدام خود می‌تواند این وضعیت و موقعیت را دگرگون کند. عامل، کسی است که می‌تواند شکل‌های مختلف عمل را به تصور درآورد و از میان آنها یکی را برگزیند و تصمیم بگیرد چه کند (اوکشات،۲۸:۱۹۹۵).

1- M.Oakeshott

با توجه به اینکه اوکشات انسان‌ها را عاملانی می‌داند که به دنبال تحقق اهداف خود و جستجوی ارضای خاطر هستند، پس می‌باید برای دستیابی راحت‌تر به آن اهداف، دست به ایجاد «شرکت»[1] بزنند. آن کسانی که هدف یا نفع یا علاقه مشترکی دارند و یک وضعیت مطلوب را مد نظر دارند می‌توانند در جهت تعقیب مؤثرتر هدف مشترکشان مشارکت کنند. اوکشات این نوع تعقیب هدف مشترک را «مساعی»[2]، و شرکتی را که وقف رسیدن به این هدف شده است «شرکت مساعی» می‌نامد. در شرکت مساعی رابطه میان شرکت کنندگان رابطه‌ای انتخابی است و هر فردی که بخواهد از این شرکت خارج شود می‌تواند آزادانه این رابطه را فسخ کند (همان:۸۷).

اوکشات، دولت را نوعی «شرکت مساعی اجباری» می‌داند و بر این عقیده است که «شرکت مساعی اجباری» نوعی تناقض در دل خود دارد (همان:۱۱۹). از آنجایی که شرکت مساعی، شرکتی است که در آن عاملان هیچ‌گونه اجباری برای پذیرش تصمیمات آن ندارند پس ذاتا با آزادی انسانی (که مهمترین غایت برای اوکشات است) سازگار است. در حالی که دولت به هیچ روی، شباهتی به شرکت مساعی ندارد، به همین خاطر برای هماهنگ کردن آن با آزادی انسانی، اوکشات به دنبال انواع دیگری از شرکت و مشارکت است، زیرا دولت، اگر بر اساس شرکت مساعی اما اجباری، ساخته شود دیگر سازگاری با آزادی انسانی ندارد. چون در عمل تردیدی نیست که شهروندان زیادی در یک «دولت مساعی» به اجبار واداشته خواهند شد که در خدمت هدف یا اهدافی باشند که هدف خودشان نیست و باید بر خلاف خواست و اراده شان در تحقق آن بکوشند.

«دولت رفاه» از نظر اوکشات به عنوان «تجلی دولت شرکت مساعی» است که پاسخگوی نیازهای آنانی است که امنیت را به آزادی، مرجح می‌دارند و او به شدت این نوع دولت را محکوم می‌کند و می‌گوید در چنین دولتی خطر عقیم ماندن اهداف فرد وجود دارد. اوکشات بر این عقیده است که بسیاری از مردم از دولت چنین تلقی دارند اما خود او، این مفهوم را یکسره باطل می‌داند و می‌گوید مفهوم متفاوتی هم می‌تواند وجود داشته باشد و آن «شرکت مدنی» است.

1- association 2- enterprise

«شرکت مدنی، نوعی شرکت اخلاقی است که قواعد آن به اجرا گذاشته می‌شود و بنابراین در خدمت هدف هیچ فردی از شرکت کنندگان یا حتی در خدمت «هدف مشترک» همه آنها قرار ندارد و از این رو آزادی انسانی را خدشه دار نمی‌کند. آنچه شرکت مدنی می‌کند این است که از مشارکت کنندگان مدنی می‌خواهد قواعد و شرایط معینی را به هنگامی که به دنبال کسب و کار خود، برقراری روابط انسانی یا تعقیب اهداف برگزیده خود هستند مراعات کنند» (لسناف،۱۳۷۸:۲۱۵). برداشت اوکشات از شرکت مدنی به این مفهوم، مدافع «بازارآزاد» است. بر همین اساس هم، اوکشات بزرگترین و جدی ترین تهدید را برای شرکت مدنی از جانب توزیع اقتصادی یا همان «عدالت توزیعی» می‌داند و بر این عقیده است که در شرکت مدنی جایی برای به اصطلاح عدالت توزیعی وجود ندارد.

همان‌طور که مشاهده می‌کنیم اوکشات هرگونه نقض حقوق فردی را که آزادی شخص را محدود کند، محکوم می‌کند و برای دولت تنها حق قانون گذاری و نظارت بر اجرای آن را ـ آن هم به‌صورت محدود ـ قائل است و برعکس بنتام و میل، بدنبال خیر بیشتر برای اکثر افراد جامعه نیست زیرا بر این عقیده است که هر گونه دنبال کردن خیر اکثریت جامعه، باعث نقض حقوق دیگرانی می‌شود که به آن خیر، اهمیتی نمی‌دهند و اساساً از نظر او آزادی هر فرد انسانی از تحقق هر خیری مهمتر است. همان‌طور که در ادامه مقاله نشان خواهیم داد، نظریه دولت رفاه پوپر به گونه‌ای است که می‌تواند این خواسته اوکشات را برآورده گرداند. یعنی دولت رفاه، اهدافی را دنبال کند که در پی آن آزادی‌های فردی کمتر محدود شود.

ب) رابرت نازیک[1]

«رابرت نازیک» نیز یکی از مخالفان مشهور دولت رفاه است. اما عقاید او برعکس اوکشات از شفافیت بیشتری برخوردار است.

نازیک، وجود دولت را در جامعه ضروری می‌دانست، اما دولت مد نظر او، دولتی محدود و کوچک بود که او به آن لقب «کمینه» می‌داد. دولت کمینه وظایف بسیار محدودی

1- R.Nozick

مانند حفاظت از فرد در مقابل زور، دزدی، کلاهبرداری، تنفیذ قراردادها و چیزهایی از این قبیل دارد. فراتر از هرچیز، این دولت، دولتی است که مطلقاً از وارد شدن در حوزه بازتوزیع اقتصادی به هر شکل و در هر شرایطی منع شده است (لسناف،۱۳۷۸:٤۰۰). دلیل این محدودیت دولت، هنگامی مشخص می‌شود که ما روایت نازیک را از سه اصل تاریخی عدالت، مورد توجه قرار دهیم:

اصل تملک عادلانه: «هرکسی که چیزی می‌سازد و همه مواد اولیه را خریداری کرده یا طبق پیمانی به دست آورده است... استحقاق تملک آن را دارد» (نازیک،۱۹۹۷:۱٦۰).

اصل عدالت در انتقال: «چیزی که قبلاً مالک مشروعی داشته است، صرفاً اگر مالک قبلی، آزادانه آن را به کسی واگذار کند، شخص، مالک مشروع آن می‌شود» (لسناف،۱۳۷۸:٤۱۸).

«هیچ کس مستحق داشتن چیزی نیست مگر با اعمال اصول (۱) و (۲)» (همپتن، ۱۳۸۰:۲٥٤).

از اصول فوق، نتیجه می‌شود مالیات‌گیری دولت برای تأمین خدمات رفاهی، انتقالی اجباری و ناعادلانه است. به نظر نازیک این‌گونه باز توزیع اجباری حکم کانتی را که همیشه با افراد باید همچون غایتی در خود رفتار کرد، نقض می‌کند، زیرا این باز توزیع، از اشخاصی به نفع اشخاصی دیگر استفاده می‌کند. از نظر اخلاقی، این کار، چندان فرقی با دزدی ندارد. بر همین اساس استدلال نازیک، راهی برای دفاع از بازار آزاد است، زیرا بازار آزاد با احترام گذاشتن به آزادی‌های فردی عدالت را محقق می‌کند بی‌آنکه از کسی به ناحق به نفع دیگری بگیرد.

بطور خلاصه نازیک بر این عقیده است که هر فردی حقوق معینی و خصوصاً حقوق مالکیت معینی دارد که «مطلق» هستند، به این معنا که هیچ مقدار خیری برای جامعه یا برای افراد نمی‌تواند محدود کردن این حقوق و نقض آنها را موجه سازد و این نظر دقیقاً در مقابل نظر بنتام و میل قرار دارد که افراد گروگان رفاه جامعه باشند، در حالی که نازیک روا می‌دارد که رفاه جامعه گروگان حقوق افراد، خصوصاً حقوق مالکیت افراد باشد (همان:۲٥٦).

بر این اساس متوجه می‌شویم که چرا نازیک با هرگونه دخالت دولت در امور اجتماعی و اقتصادی مخالف بوده است. در ادامه با ارائه روشنی از نظرات کارل پوپر، دیدگاه وی را نسبت

به عملکرد دولت رفاه در ادامه افکار بنتام و جان استورات میل (نظریه پردازان کلاسیک دولت رفاه) و نقد ناقدین (مایکل اوکشات و رابرت نازیک) پی خواهیم گرفت.

بررسی مبنای فلسفی «دولت رفاه» از دیدگاه پوپر

رسیدن به رفاه را می‌توان غایت نظرات پوپر دانست (درست برعکس اوکشات و نازیک)؛ رفاهی که وسیله رسیدن به آن از طریق نظریه اجتماعی «مهندسی اجتماعی تدریجی»[1] معروف او ممکن می‌شود، که مانند دیگر نظریاتش از فلسفه علم او سرچشمه می‌گیرد.

دیدگاه پوپر درباره رفاه را می‌توان در این جمله خلاصه کرد که «میزان سختی و فشار قابل اجتناب را به حداقل تقلیل دهید» (پوپر، ۱۳۷۷: ۱۳). کسانی که با نوع اندیشه بدیع و ساختارشکن پوپر آشنا باشند، به سرعت مشابهت‌های این جمله را با قاعده «ابطال‌پذیری»[2] پوپر درخواهند یافت.

همان‌طور که پوپر در مورد قاعده ابطال پذیری ادعا می‌کند، می‌توان به راحتی نشان داد که «اگر گزاره‌ای مشاهده‌ای بارها و بارها صادق باشد، باز هم نمی‌توان از مشاهده مکرر آنها به وسیله استنتاجات منطقی به قوانین و نظریه جهان شمول برسیم... . اما می‌توان با بکارگیری استنتاجات منطقی به کذب قوانین و نظریه‌های کلی رسید. به عنوان نمونه، اگر گزاره «کلاغی که در مکان (م) و زمان (ز) مشاهده شد، سیاه نبود.» را در اختیار داشته باشیم، به طور منطقی از آن نتیجه می‌شود که همه کلاغ‌ها سیاه نیستند... .کذب گزاره‌های کلی را می‌توان از گزاره‌های جزئی مناسب استنتاج کرد. در حالی که برعکس آن ممکن نیست. پوپر از این نکته منطقی در تمام آثارش کمال استفاده را برده است» (چالمرز، ۱۳۸۳: ۲٦). حال با داشتن این پیش‌فرض از فلسفه علم پوپر به اندیشه‌های پوپر در باب رفاه بازمی‌گردیم.

پوپر با توجه به این نوع تفکر، در نقد جان استوارت میل و جرمی بنتام می‌گوید: مشخص کردن و معین کردن اینکه چه چیز، مردم را خوشبخت می‌کند و باعث لذت و شادی آنها

1- social engineering
2- refutability

می‌شود، نه تنها ممکن نیست بلکه هرگونه کوششی برای طراحی جامعه‌ای که در آن شادی و لذت و خوشبختی بیشینه باشد ما را در خطر افتادن در ورطه (آرمانشهرگرایی) قرار می‌دهد (پوپر، ۱۳۷۷). پوپر در کتاب «جامعه باز و دشمنان آن» آرمانشهرگرایی را به طور کامل نقد کرده و نشان داده است که چگونه هرگونه اندیشه اتوپیایی‌گری و آرمان‌خواهانه تخیلی، جوامع را گرفتار حکومت‌های استبدادی می‌کند. لذا پوپر در اینجا بیشتر در نقد میل و بنتام به طور کلی همین نتیجه را می‌گیرد. همان‌طور که پوپر از «کانت»[1] نقل می‌کند، «هیچ کس نمی‌تواند مرا مجبور سازد که بر طبق تلقی از رفاه و سعادت دیگران، سعادتمند باشم، زیرا هر کس سعادت خود را به نحوی که می‌پسندد دنبال می‌کند... حکومتی که احیاناً بر مبنای اصل خیرخواهی نسبت به مردم تأسیس می‌شود... حکومت پدرسالار... شدیدترین نوع استبدادی است که بتوان در نظر آورد» (پوپر، ۱۳۷۷: ۱۲٤).

از این نظر، پوپر در موافقت با اوکشات و نازیک، مشخص کردن هرگونه خیر و خوشی برای آحاد مردم را اشتباهی بزرگ می‌داند که منجر به ایجاد حکومت‌های استبدادی می‌شود و نیز آنکه بر سر این خیر و خوشی، توافق همگانی وجود ندارد. اما پوپر بر عکس مخالفان دولت رفاه، حل مشکل را از میان بردن دولت‌های رفاه نمی‌داند، بلکه راه حل معقول‌تری ارائه می‌دهد.

از این مقدمات نتیجه می‌گیریم که مشخص کردن خیر و خوشی و لذت برای مردمان در یک جامعه بس دشوار و ناشدنی است، زیرا در اکثریت موارد خیرها و خوشی‌های افراد با یکدیگر همسو نیستند و گاه حتی متناقض‌اند. اما به‌قول پوپر «مشخص و معین کردن مسائل و مشکلات اجتماعی و توافق بر سر آنها بسیار ساده‌تر است... درد و رنج، بی‌عدالتی و پیشگیری از آنها... مسائل ابدی، اطلاقی و عمومی هستند ... هرچه باشد، مسائل و مشکلات، پدیده‌هایی هستند که ما تجربه کرده‌ایم و اکثراً بر سر آنها تفاهم داریم» (لسناف،۱۳۷۸: ۲۹٤).

در اینجا دوباره به فلسفه علم پوپر باز می‌گردیم و این نظر پوپر را با قسمت به وجود آمدن مسأله در فلسفه علم پوپر مقایسه می‌کنیم. همان‌طور که مشاهده می‌کنید چارچوب کلی روش علوم از نظر پوپر به شکل زیر است:

1- I. Kant

$$p_1 \rightarrow TS_1 \ldots \text{و} \ TS_n \rightarrow CD \rightarrow p_2$$

مسائل جدید ← نقادی و حذف خطا ← راه‌حل‌ها ← مسائل

(پایا، ۱۳۸۲: ۲۷۵).

پوپر برعکس «استقراءگرایان»[1] که عقیده داشتند علم از مشاهده آغاز می‌شود، بر این عقیده بود که علم از مسائل آغاز می‌شود و به مسائل نیز خاتمه می‌یابد.

پوپر با مثالی عینی ثابت می‌کند که علم با مشاهده آغاز نمی‌گردد و برای اثبات این منظور در یکی از سخنرانی‌های خودش دست به یک آزمایش می‌زند که به این شرح است: «می‌خواهم با آزمایشی ساده این موضوع را که مشاهده می‌باید مسبوق به مسأله باشد به شما ثابت کنم و قصد انجام این آزمایش را بر روی شما دارم. آزمایش من عبارت از این است که از شما بخواهم هم‌اکنون و در همین جا به مشاهده بپردازید. امیدوارم همگی در این آزمایش شرکت کنید و مشغول شوید. با این حال نگران آنم که برخی از شما، به عوض آنکه مشغول مشاهده باشید، در خود این نیاز قوی را احساس کنید و بپرسید «می‌خواهد چه چیز را مشاهده کنیم؟» (پوپر، ۱۳۷۹: ۲۰۶،ب). پوپر با این مثال، اولاً ثابت می‌کند که مشاهده می‌باید مسبوق به مسائل باشد و در ثانی از همین جا فرض بنیانی فرضیه علم خود را مطرح می‌کند که اساساً علوم با مسائل آغاز می‌شوند: «می‌باید در ذهن پرسش معینی داشته باشیم تا براساس آن به مشاهده یا حتی تفکر بپردازیم» (همان). پوپر این آغاز از مسائل را در نظریات اجتماعی خود بسط می‌دهد و می‌گوید کاستن از دردها و آلام بشری که همه بر آنها توافق داریم وظیفه اصلی یک سیاستمدار و حاکم است و همین دردها، آن مسائل اساسی هستند که علوم اجتماعی می‌بایست به آن بپردازد وکار خود را از آنها آغاز کند. او در یکی از سخنرانی‌هایش به نام «منطق علوم اجتماعی» که در ۲۷ تز مطرح شد، این موضوع را به طور گویا عنوان می‌کند: «مسائلی که ما به دنبال حل آنها هستیم حتماً نباید مسائل نظری باشند، مسائل جدی عملی مانند فقر، بی‌سوادی، سلطه‌گرایی سیاسی و ناامنی حقوق، مهمترین منشأ و نقاط آغازین در تحقیقات علوم اجتماعی است» (پوپر، ۱۳۷۲: ۱۲۹).

1- inductivism

در اینجا رابطه تنگاتنگ نظریه علم پوپر و نظریه رفاه او روشن می‌شود. ما در هر دو مورد کارمان را از مسائل آغاز می‌کنیم (چه در علم و چه در اجتماع). پس از صورت‌بندی روشن مسائل اجتماعی، راه‌حل‌های پیشنهادی را عنوان می‌کنیم (که این راه‌حل‌ها می‌تواند از سوی صاحبنظران اجتماعی، مردمان عادی یا سیاستمداران پیشنهاد شده باشد). سپس به نقد نظریات می‌پردازیم و آنهایی را که از پس شدیدترین انتقادات برآمدند فعلاً انتخاب کرده و به مرحله اجرا می‌گذاریم، در این مرحله، مسائل جدیدی پیش می‌آید که از مسائل قبلی عمیق‌تر و اساسی‌ترند و به همین شکل، این روند ادامه پیدا می‌کند.

می‌بینیم که در اینجا پوپر با «کارل مارکس»[1] همنوا می‌شود (پوپر هیچ‌گاه اندیشه اساسی سوسیالیسم را که همان از میان بردن آلام بشری باشد کنار نگذاشت) (پوپر، ۱۳۶۹ :۱۱). اما تفاوت او با مارکس در این نکته بود که مارکس نیز خواهان از میان بردن همین معضلات و مشکلات بود اما راه آن را تنها در «انقلاب پرولتاریا» می‌دانست و خواهان یک تغییر اساسی در سراسر جامعه بود اما پوپر روشی اصلاحی و عملی را مدنظر داشت. این موضوع را به گونه‌ای روشن در «اسطوره چارچوب» بیان می‌کند. «ما هم اکنون می‌توانیم کار زیادی برای کاستن از آلام و رنج‌ها انجام دهیم و، مهمتر از همه، بر آزادی افراد انسان بیفزاییم. ما نمی‌باید در انتظار خدای تاریخ یا خدای انقلاب باشیم که شرایط بهتری را در مورد انسان‌ها پدید آورند. تاریخ و نیز انقلاب، ممکن است به آسانی ما را ناکام بگذارند... ما به منظور آنکه دریابیم هم اینک چه می‌توان و چه باید انجام داد، می‌باید اندیشه‌هایی عرضه کنیم و نقادانه این اندیشه‌ها را محک بزنیم و هم‌اکنون به انجام این کار مبادرت ورزیم» (پوپر، ۱۳۷۹: ۱۵۸،ب).

در اینجا بر عکس اوکشات و مخصوصاً نازیک که مسائل و مشکلات اجتماعی در کانون توجهشان نیست، پوپر نشان می‌دهدکه مشکلات جامعه اش را درک می‌کند و تنها در پی ارائه دیدگاه‌هایی انتزاعی نیست. به نظر می‌رسد همین امر(مسؤولیت اجتماعی) در آثار پوپر است که دیدگاه‌های او را تبدیل به نظریاتی کاربردی می‌کند و ما می‌توانیم بر اساس اندیشه‌های او دست به عمل اجتماعی بزنیم.

1- Karl Marx

ماهیت و وظایف دولت رفاه از منظر پوپر

در این بخش دو مسأله به طور همزمان مورد بررسی قرار می‌گیرد. اولاً دلایل وجود و ماهیت دولت رفاه و دوم وظایف رفاهی که دولت مکلف به انجام آن است.

پوپر در جاهای گوناگون بشدت با انتقادات مارکس از سرمایه‌داری، همدلی می‌کند و در کتاب «جامعه باز و دشمنان آن» می‌نویسد: «بی‌عدالتی و غیرانسانی بودن نظام سرمایه‌داری بی‌مهاری که مارکس توصیف می‌کند جای چون و چرا ندارد» (پوپر، ۱۳۷۷: ۸۵٤). البته پوپر راه‌حلی را که مارکس پیشنهاد می‌کند غیرعملی می‌داند و علاج این مسأله را اقدام سیاسی می‌داند، این اقدام را پوپر «حمایتگری»[1] می‌نامد (لسناف، ۲۹٦:۱۳۷۸). حمایتگری اندیشه‌ای است که مخالفان دولت رفاه با انجام آن مخالفت می‌کنند و بی‌عدالتی و نظام سرمایه‌داری را برآزادی انسان به هر قیمتی ترجیح می‌دهند، حتی اگر این آزادی باعث هرگونه فشاراجتماعی و اقتصادی بر برخی گروه‌ها گردد. اما پوپر برای آزادی حدودی قائل است.

این بحث را پوپر به این شکل آغاز می‌کند که همه ما تا حدی مسؤولیت داریم (منظور همان مسؤولیت نقد عملکرد دولت و داوری در باب آن)، حتی اگر به طور مستقیم در آن نقشی نداشته باشیم. اما مسئولیت مشترک ما نیاز به آزادی دارد، آزادی از چیزها، آزادی سخن، دسترسی رایگان به اطلاعات و آزادی بهره‌مند شدن از آن، آزادی نشر و بسیاری از آزادی‌های دیگر. «افراط» در آزادی منجر به عدم آزادی می‌شود. ما نیاز به آزادی داریم تا دولت را از سوءاستفاده از قدرت بازداریم و ما نیاز به دولت داریم تا از سوءاستفاده از آزادی‌ها جلوگیری کند (پوپر، ۱۳۷۹: ۵۲ ،الف).

آزادی مطلق نه فقط مخرب است بلکه مسلماً ضد خویش را ایجاد می‌کند، زیرا اگر همه حدود و موانع برداشته شود چیزی از این جلوگیری نخواهد کرد که صاحبان قدرت، ناتوانان (یا اهل تساهل) را برده نسازند. پس آزادی کامل موجب پایان آزادی است، بنابراین کسانی که هواخواه آزادی کاملند در حقیقت دشمنان آزادی هستند، حال نیت آنها هرچه می‌خواهد باشد. پوپر مخصوصاً به آزادی اقتصادی اشاره می‌کند که استثمار و بهره‌کشی بدون قید فقیران را، به

1-.patronage

دست اغنیاء، ممکن می‌سازد و نتیجه این آزادی اقتصادی، فقر بیشتر فقیران است (مگی، ۱۳۵۹: ۱۰۶). این همان مسأله‌ای است که اوکشات و نازیک به آن بی‌توجه می‌باشند و اولاً، آزادی‌های بی‌حدوحصری که این دو برای انسان قائل اند در نهایت به عدم آزادی منجر می‌شود و در ثانی مشکلات شدید جامعه از قبیل فقر، تضاد و تبعیض گسترش می‌یابد.

سرمایه‌داری بی‌مهار بایستی جای خود را به نوعی سرمایه‌داری بدهد که مداخلات دولت آن را محدود و مقید می‌کند. «نبایستی اجازه داد که قدرت اقتصادی بر قدرت سیاسی چیره شود؛ اگر ضروری بود بایستی با قدرت سیاسی با آن درافتاد و تحت مهارش درآورد» (پوپر،۱۳۷۹:۷۹،ب). علی‌رغم نظر مارکس که سیاست و دولت اساساً ناتوان است و اقتصاد است که آنها را معین می‌کند، در عمل تا حدود زیادی قدرت سیاسی توانسته است قدرت اقتصادی را مهار کند و در درازمدّت موفق هم بوده است. اما شوق پوپر برای «مداخله‌جویی دولت» این ترس و واهمه را تعدیل می‌کند که اگر این مداخله‌جویی هم بی‌مهار باشد منجر به پدیدآمدن دولتی فوق قدرتمند خواهد شد. بنابراین، تجویز او این است که مداخله دولت محدود به لوازم عدالت و آزادی یکسان گردد و فقط از طریق قوانین جاری اعمال گردد و به میل و اختیار مقامات دولت واگذاشته نشود (لسناف، ۱۳۷۸: ۳۲۰).

از مباحث فوق این نتیجه را می‌گیریم که پوپر برخلاف بسیاری از لیبرالیست‌های دیگر و مخصوصاً مخالفان دولت رفاه به اهمیت وجود دولت اذعان دارد، آن هم نه دولتی‌حداقلی، بلکه دولتی که حتی در بعضی از جنبه‌ها دارای وجوه پدرسالاری است؛ «اما من معتقدم که هر حکومتی واجد یک یا چند جنبه پدرسالارانه است و این جنبه‌ها در واقع از اهمیت اساسی برخوردارند» (پوپر، ۱۳۷۶ : ۱۲۶). یا در جای دیگر می‌گوید: «هیچ کس نباید به مروت دیگران واگذاشته شود، بلکه باید حق برخورداری ازحمایت دولت را داشته باشد» (لسناف، ۱۳۷۸: ۳۲۰).

وظایف دولت

پوپر در مقالات و کتاب‌های گوناگونش وظایفی را که یک دولت باید در جامعه اجرا کند، بیان می‌کند. او اعتقاد دارد اموری در جامعه وجود دارد که تنها می‌توانیم دولت را مسؤول آن

بدانیم. وظایف دولت از نظر پوپر را به شرح زیر می‌توانیم صورت‌بندی کنیم:

۱ـ حفظ آزادی و صیانت نفس فرد در جامعه: «اصلی‌ترین وظیفه یک حکومت عبارت است از اذعان به حق ما برای حیات و آزادی و در صورت لزوم، کمک به ما برای دفاع از حیات و آزادیمان به عنوان یک حق» (پوپر، ۱۳۷٦: ۱۲٦).

۲ـ دفاع ملی: «نقش سنتی دیگری که برای دولت وجود دارد، دفاع ملی است» (همان:۱۳۰).

۳ـ مراقبت از سلامت افراد جامعه: «حکومتی که دفاع از ملت را برعهده دارد می‌باید بر آمادگی نظامی شهروندان نظارت داشته باشد و بنابراین مراقب سلامت آنها باشد» (همان: ۱۳۱).

٤ـ برخوردارشدن تمام شهروندان از آموزش و پرورش: «دولت باید در امر برخوردار شدن همه شهروندان از آموزش و پرورش، جهت شکوفا شدن استعدادها و علایق، نظارت کند و باید مراقب این باشد که «عدم استطاعت مالی فرد» مانع وی از تحصیلات عالی نشود» (پوپر، ۱۳۷۷: ۳۱۷).

۵ـ توزیع بار شهروندی: «یعنی آن‌گونه محدودیت‌هایی که در زندگی اجتماعی در مورد آزادی لازم است... برخورداری از سهم مادی مزایای شهروندی» (پوپر، ۱۳۷۷: ۲۵۹).

٦ـ رفتار مساوی با شهروندان در برابر قانون (پوپر،۱۳۸۰،۱۳۷۷،۱۳۷٦).

۷ـ وجود انواع بیمه‌ها در جامعه: «یعنی نظام بیمه بیکاری، و سایر اشکال بیمه برای ناتوانی و...» (لسناف، ۱۳۷۸: ۳۲۰).

۸ـ ایجاد اشتغال برای شهروندان (پوپر، ۱۳۷٦: ۱۳٦).

بر مبنای آنچه در دو بخش اخیر گذشت، پوپر برخلاف بسیاری از معاصرانش با تمام قدرت و بی‌هیچ قید و شرطی از آنچه دولت رفاه خوانده شده است حمایت می‌کند ـ یعنی نظام بیمه بیکاری، سایر اشکال بیمه برای ناتوانی و کهنسالان و غیره، سیاست اشتغال کامل، تضمین درآمد برای هرکسی‌که می‌خواهد کار کند، تمهید مقدمات آموزش برای همگان بدون توجه به درآمدشان و چیزهای دیگر از این‌دست... . دولت رفاه مثال جالبی از اصل حمایتگری پوپر و علاوه بر آن کاربرد اصل‌خطاپذیری درسیاست است. اقدامات مختلفی که بر روی هم

دولت رفاه را تشکیل می‌دهند برای این اندیشیده شده‌اند که پاسخگوی برخی مشکلات آشکار و مبرم و فوری سرمایه‌داری بی‌مهار باشند. در چنین مقامی این اقدامات، پیشرفت بزرگی به حساب می‌آیند. اما در طول زمان و تا حدودی به دلیل شرایط متغیر، این اقدامات هم مشکلات خاص خود را به بار آورده‌اند که نسل فعلی باید برای آنها راه‌حلّی بیابد.

راهبرد پیشبرد اهداف دولت رفاه

تا اینجا سعی کردیم ماهیت و اهداف دولت رفاه را از جانب پوپر شناسایی کنیم. حال برآنیم تا این نکته را تبیین کنیم که این اهداف از نظر پوپر چگونه قابل پیگیری و قابل حل هستند. اینجاست که به نظریه اجتماعی پوپر یعنی «مهندسی اجتماعی تدریجی» برمی‌خوریم که سعی می‌کنیم به نحوی روشن و واضح این دیدگاه پوپر را تشریح کنیم. به همین خاطر لازم است ابتدا نوعی دیگر از مهندسی اجتماعی را که پوپر آن را «تمامیت‌گرا»[1] می‌خواند مطرح کرده در ادامه معایب آن را از دید پوپر معین کنیم.

«مهندسی اجتماعی تمامیت‌گرا» در پی آن است تا معضلات و مشکلات اجتماعی را برطرف نماید اما پوپر بر این عقیده است که این نوع مهندسی، اصولاً چه از لحاظ عملی و چه از نظر منطقی دارای مشکل است و عملی نیست. مارکس از جمله کسانی است که این نوع مهندسی را تنها راه‌حل مشکلات جامعه می‌دانست.

مهندسی اجتماعی تمامیت‌گرا

به طور کلی «مهندسی اجتماعی تمامیت‌گرا» از منظر پوپر به معنی تلاشی است که بخواهد با استفاده از نقشه تمام جامعه، دولتی آرمانی یا مثالی تأسیس کند که این خود مقتضی حکومت متمرکز و نیرومند عده قلیلی خواهد بود و بنابراین احتمالاً به دیکتاتوری خواهد انجامید و دیکتاتور هر قدر هم که خیرخواه باشد حاضر نیست بپذیرد که کسی درباره اقدامات او زبان به شکایت بگشاید. از سوی دیگر او نخواهد توانست بدون اینگونه بازسنجی بفهمد که آیا اقداماتی که به عمل می‌آورد، هدف خیرخواهانه‌اش را حاصل می‌کند یا نه. بازسازی جامعه

1 - holism

کار بزرگی است که لزوماً موجب ناراحتی بسیار برای عده زیادی به مدتی دراز خواهد شد. از این رو مهندسی تمامیت‌گرا باید بسیاری شکایت‌ها را ناشنیده بینگارد و در واقع باید گفت کارش ایجاب می‌کند که جلوی اعتراض‌های نامعقول را بگیرد. اما همین که به این کار دست زد، بدون استثناء باید جلوی انتقادهای معقول را نیز بگیرد (پوپر، ۸۷۷:۱۳۷۷).

در مهندسی اجتماعی تمامیت‌گرا، ابتدا هدفی آرمانی را در آینده مشخص می‌کنند و سپس به سوی آن مقصود گام برمی‌دارند و جمله معروف «هدف وسیله را توجیه می‌کند» نیز از شاخه‌های مهندسی اجتماعی تمامیت‌گراست.

اما اگر تصدیق کنیم که هدف ممکن است در جریان حصول به آن به طورقابل‌ملاحظه‌ای تغییر کند، پس این روش بیهوده وعبث است که نخست به تعیین هدف نهایی‌سیاسی بپردازیم و سپس به سوی آن گام برداریم. به قول پوپر «کسانی که یک گام به سوی آرمانی دوردست را به حصول سازش‌های تدریجی مرجح می‌شمارند باید به یاد داشته باشند که اگر آرمان خیلی دور باشد، ممکن است تشخیص این امر دشوار شود که آیا گام برداشته شده به سوی آن بوده است یا به دور از آن» (همان:۳۳).

مهندسی تمامیت‌گرا، بازسازی سراسر جامعه را توصیه می‌کند، یعنی تغییرات دامنه‌داری که به علت تجارب محدود ما، محاسبه پیامدهای عملی آن دشوار است. مهندسی اجتماعی تمامیت‌گرا مدعی برنامه‌ریزی عقلانی برای تمام جامعه است حال آنکه شناخت واقعی مورد لزوم برای عملی کردن ادعای بلندپروازانه‌ای در اختیار ما نیست (پوپر، ۱۲٤:۱۳۵۰).

مهندسی اجتماعی تدریجی

پوپر در «فقر تاریخی‌گری»[1] می‌گوید: «من گمان نمی‌کنم که بتوان بر روش تدریجی انتقاداتی بدین صورت ارائه کرد... این روش مخصوصاً برای حل مشکلات اجتماعی که با آن دست به گریبانیم بسیار کارآست... جنگ منظم بر ضد مفاسد معین و عینی بی‌عدالتی یا رنج‌های قابل اجتنابی همچون فقر و بیکاری چیزی است کاملاً جدا از تلاش برای تحقق

1- The Poverty of Historicism

بخشیدن به یک مدل آرمانی برای اجتماعی در آینده‌ای دور. در روش مهندسی‌تدریجی کامیابی و ناکامی، آسان‌تر ارزیابی می‌شود و هیچ دلیل درونی وجود ندارد که این روش به تراکم قدرت وجلوگیری از انتقاد بیانجامد و به خاطر مشخص بودن مفاسد و مشکلات اجتماع، احتمال بیشتری وجود دارد که اکثریت جامعه از چنین روشی پشتیبانی کنند» (پوپر، ۱۳۵۰: ۱۱۳).

مفهوم مهندسی‌اجتماعی‌تدریجی در نظر پوپر، دیدگاهی عملی و نقدپذیراست و می‌تواند آزادی‌های فردی را تأمین کند. بر این اساس نقد نازیک و اوکشات بر مدل پوپر وارد نیست، زیرا این مدل آزادی‌های انسانی را برمی تابد. پوپر نظر خود را به طور مشروح در این باب در فصل نهم کتاب «جامعه باز و دشمنان آن» به این صورت عنوان می‌کند: «از لحاظ شناختی، به گمان من، این شیوه‌ای است درست. سیاستمداری که این روش را اختیار می‌کند ممکن است، نقشه جامعه را در ذهن داشته باشد یا نداشته باشد، ممکن است با اینکه نوع بشر سرانجام روزی دولت مثالی و آرمانی را تحقق بخشد و به سعادت و کمال در این دنیا دست یابد، امیدوار باشد یا نباشد. اما می‌داند که کمال، اگر اصولاً دست‌یافتنی باشد، بسیار دور است، می‌داند هر نسلی از بشر و بنابراین هر انسان زنده ادعای حقی دارد که شاید به سبب نبودن هرگونه وسیله برای خوشبخت کردن دیگران از طریق نهادها، بیش از آنکه حق خوشبخت شدن باشد، حق بدبخت نشدن است هرجا که بدبختی قابل اجتناب است... بنابراین کسی که مهندسی تدریجی را پیشه می‌سازد، روشی اختیار می‌کند برای جستجو و مبارزه با بزرگترین و عامترین بدی‌های گریبانگیر جامعه، نه جستجو و مبارزه در راه بزرگترین خیر نهایی برای آن... نقشه‌های مهندسی تدریجی، نسبتاً ساده‌اند. نقشه‌هایی هستند مربوط به هر نهاد به تنهایی، مانند تأمین بیمه درمانی و بیکاری یا تأسیس هیأت‌های داوری یا طرح‌ریزی بودجه به منظور مبارزه با کساد اقتصادی یا اصلاح آموزش و پرورش و...» (پوپر،۱۳۷۷:۲۷۷).

به هر شکل، او موافق اصلاح تدریجی و گام به گام است. اصلاحی که بوسیله مقایسه نقادانه میان نتایج مورد انتظار و نتایج بدست آمده کنترل می‌شود (پوپر، ۱۳۷۹: ۱٤۱،ب).

پوپر برخلاف بسیاری از فیلسوفان که تنها به ارائه مدلی ذهنی و آرمان‌شهری بسنده می‌کنند، همیشه درصدد آن بوده است که روش دستیابی به دیدگاه‌های اجتماعیش را نیز ارائه

کند. کاری که هم فیلسوفان سیاسی موافق دولت رفاه (مانند بنتام و میل) و هم مخالفان معاصر دولت رفاه (مانند اوکشات و نازیک)، انجام نداده‌اند.

نتیجه‌گیری

ما در این مقاله سعی کردیم تا به چند پرسش پاسخ دهیم:

الف: نظریه رفاه کارل پوپر دارای چه ماهیتی است و در مقابل نظریه چه کسانی صورت‌بندی شده است؟

ب: چگونه پوپر، نظریه دولت رفاه خود را بر مبنای فلسفه علمش بنیان گذاشته است؟

ج: از نظر پوپردلیل ضرورت وجود دولت در جامعه چیست؟ و چه ویژگی‌ها و وظایفی را برای دولت برمی‌شمرد؟

د: راهبرد پیشنهادی پوپر برای رسیدن به اهداف دولت رفاه چیست؟

در پاسخ به سؤال اول، نشان دادیم که پوپر، نظریه رفاه خود را در مقابل نظریه فیلسوفان کلاسیک مشهوری از جمله «جرمی بنتام» و «جان استورات میل» که به «اصالت فایده» اعتقاد داشتند و همچنین مخالفان معاصردولت رفاه از جمله «مایکل اوکشات» و «رابرت نازیک»، صورت‌بندی کرد و بر این عقیده کلی بود که به جای ایجاد بیشترین خیر برای بیشترین افراد، می‌بایست فشار و رنج قابل اجتناب را به حداقل برسانیم نه اینکه همانند برخی از منتقدان دولت رفاه، نسبت به مشکلات و مسائل اجتماعی‌مان بی‌تفاوت باشیم.

به دنبال پاسخگویی به پرسش دوم، همان‌طور که گفته شد می‌توان از رابطه تنگاتنگ فلسفه علم پوپر و نظریه رفاه وی سخن گفت در سطح جامعه می‌بایست ابتدا مشکلات اجتماعی موجود در جامعه را بیابیم سپس راه‌حل‌هایی را برای آنها پیشنهاد دهیم، در ادامه، این راه حل‌ها را مورد نقادی و ارزیابی قرار دهیم. آنهایی را که تاب مقاومت آورده‌اند می‌توان به صورت موقت مورد استفاده قرار داد و بدین گونه می‌توانیم آلام و مشکلات جامعه را تقلیل دهیم.

در پاسخ به سؤال سوم، پوپر وجود دولت را در جامعه ضروری می‌داند و حتی بر این عقیده است که در بعضی از مواقع باید اختیارات خاصی را به دولت بدهیم تا دولت از پس

اهداف رفاهی خود برای افراد جامعه برآید. این در حالی است که فیلسوفانی نظیر جرمی بنتام و جان استوارت میل هر چند وظایف زیـادی را از دولـت انتظـار داشـتند، در عـین حـال شـعار کوچک‌تر کردن دولت را سر می‌دادند (این مسأله یکی از تنـاقض‌هـای دیـدگاه‌هایـشان بـود). همچنین این نظر پوپر در مقابل همان مسأله‌ای است که مایکل اوکشات و رابرت نازیک بـه آن بی‌توجه‌اند. آنها به آزادی مطلق انسان، اعتقاد دارند و هیچ‌گونه اختیاری را بـرای دولـت قائـل نیستند و همان‌گونه که نشان دادیم اولا، آزادی‌های بی‌حدوحصری که این دو برای انسان قائـل اند در نهایت به عدم آزادی منجر می‌شود و در ثانی مشکلات شدید جامعه از قبیل فقر، تضاد و تبعیض گسترش می‌یابد، در حالی که راه حل پوپر واقعگرایانه و به منظور کاهش مـشکلات از طریق دادن برخی قدرت‌ها به دولت در جهت کاهش مصائب اجتماعی است.

در نهایت راهبردی را که پوپر برای رسیدن به اهداف دولت رفاه پیشنهاد مـی‌کنـد همـان «مهندسی اجتماعی تدریجی» است که روشی برای جستجو و مبارزه بـا بزرگتـرین و عـامترین بدی‌های گریبانگیر جامعه است و این امکان را به ما می‌دهد تا ما به صورت اصلاحی و گام به گام و تدریجی در جریان روندی نقادانه مشکلات اجتماعی‌مان را حل کنیم.

منابع

References

- باری، نورمن (۱۳۸۰)، **رفاه اجتماعی**، ترجمه اکبر میرحسینی ومرتضی نوربخشی، تهران،انتشارات سمت.
- برنولی،جولیا و دیگران(۱۳۸۰)، **دولت رفاه در اروپا**، ترجمه:هرمز همایون پور، تهران، مؤسسه عالی تأمین اجتماعی.
- بلوم، ویلیام‌تی (۱۳۷۳)، **نظریه‌های نظام سیاسی**، ترجمه احمد تدین، تهران، انتشارات آران، جلد دوم.
- پایا، علی (۱۳۸۲)، **ابهام‌زدایی از منطق موقعیت**، نامه علوم اجتماعی، شماره پیاپی ۲۱، مجله ۱۱، شماره ۱.
- پلاگ، نیلز و کویست، یان (۱۳۷۹)، **تأمین اجتماعی در اروپا**: توسعه یا تعطیل؟، ترجمه هرمز همایون‌پور، تهران، مؤسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی.
- پوپر، کارل (۱۳۵۰)، **فقر تاریخیگری**، ترجمه احمد آرام، تهران، انتشارات خوارزمی.
- پوپر، کارل (۱۳٦۹)، **جستجوی ناتمام**، ترجمه ایرج علی‌آبادی، تهران، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
- پوپر، کارل (۱۳۷۲)، **منطق علوم اجتماعی**، ترجمه غلامرضا خدیوی، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، سال بیست و ششم، شماره اول.
- پوپر، کارل (۱۳۷۷)، **جامعه باز و دشمنان آن**، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران، انتشارات خوارزمی.
- پوپر، کارل (۱۳۷۹)، **آزادی و مسئولیت روشنفکر**، ترجمه کوروش زعیم، تهران، انتشارات ایران مهر. (الف)
- پوپر، کارل (۱۳۷۹)، **اسطوره چارچوب**، ترجمه علی پایا، تهران، انتشارات طرح نو.(ب)
- پوپر،کارل (۱۳۷٦)، **درس این قرن**، ترجمه علی پایا، تهران، انتشارات سروش.
- پوپر،کارل و مارکوزه، هربرت (۱۳۸۰)، **انقلاب یا اصلاح**، ترجمه هویزی، تهران، انتشارات خوارزمی.
- جونز، و. ت (۱۳٦۲)، **خداوندان اندیشه سیاسی**، ترجمه علی رامین، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- چالمرز، جان اف (۱۳۸۳)، **چیستی علم**، ترجمه سعید زیبا کلام، تهران، انتشارات سمت.
- زاهد، فیاض (۱۳۸۵)، **نظریه‌های سیاسی و دولت رفاه**، روزنامه اعتماد ملی، شماره ۱۳۷، ۸۵/٤/۳۱.

منابع

References

ـ فیتز پتریک، تونی (۱۳۸۱)، **نظریه رفاه**، ترجمه هرمز همایون‌پور، تهران، مؤسسه عالی پژوهشی تأمین اجتماعی.

ـ کاتوزیان، محمد علی (۱۳۷۵)، **چهارده مقاله در اجتماع و فلسفه**، تهران، نشر مرکز.

ـ لسناف، مایکل ایچ (۱۳۷۸)، **فیلسوفان سیاسی قرن بیستم**، ترجمه خشایار دیهمی، تهران، نشر کوچک.

ـ مگی، برایان (۱۳۵۹)، **پوپر**، ترجمه منوچهر بزرگمهر، تهران، انتشارات خوارزمی.

ـ همایون فر، هرمز (۱۳۸۱)، **دولت رفاه باقی نمی‌ماند**، مؤسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی.

ـ همپتن، جین(۱۳۸۰)، **فلسفه سیاسی**، ترجمه خشایار دیهمی، تهران، انتشارات طرح نو.

- Gould, A(2003): **Capitalist Welfare States**, London, Longman.
- Mill, John Stuart(1977): **Chapters on Socialism**, Toronto: University of Toronto.
- Nozick. Robert.(1997): **Anarchy**, State and Utopia, new york: Basic Books.
- Oakeshott, maikel(1995):**On Human Conduct**, clarendonpress, Oxford.
- Bentham, J (1982): **An Introduction to the Principles of Morals Legisiation** (London, Athlone Press).
- Bentham, J (1983): **An Institutional Code** (London: Oxford University Press).